

نقد و بررسی کتاب

اجتماعی – و نیاز به کار دیگر دارد. برخی از این بررسی‌ها باید به صورت پژوهش میدانی (field research) انجام شود، مثل بررسی شرایط کار گروه‌های مختلف، در این یا آن گونه واحدهای تولید، یا در مناطق متفاوت. به هر روی، ما امیدواریم که توانسته باشیم در این کتاب چهارچوبی کلی برای بررسی این بحث‌ها فراهم کرده باشیم، و محققین دیگر، انشاءالله، این بررسی‌ها را دنبال کنند. متأسفانه در این سال‌ها، رسم و روال این بوده است که حرف‌های کلی و عمومی در این امور زده شود، مثلاً، "طبقه‌ی متوسط در ایران بسیار بزرگ شده است"، یا "طبقه‌ی متوسط غالب است"، یا "طبقه‌ی متوسط در ایران وجود ندارد"، یا "طبقه سرمایه دار نیست"، یا "هست"، و...

همه این حرف‌ها را، خوب یا بد، درست یا نادرست، باید بررسی کنیم. باید این ادعاها را بصورت کمی بسنجیم، که هر کدام چقدر هستند، چطور هستند، کجا هستند، زیاد یا کم شده اند. در این چهارچوب است که ما کتاب «طبقه و کار در ایران» را تهیه کرده ایم. برگ سبزی است و تحفه درویش...

پرسش نخست:

متأسفانه تا بحال این کتاب بدستمان نرسیده است. گویا این کتاب به فارسی ترجمه نشده است. امیدواریم که این کتاب به فارسی ترجمه شود. به هر حال، گفتگوی شما با رادیو بی بی سی را شنیده‌ایم. از این روی، براساس صحبت‌های شما با بی بی سی چند سوال دارم. شما در این پژوهش خواسته‌اید که ساختار طبقه را توضیح دهید. اما آیا ساختار طبقه بدون ساختار اقتصادی جامعه قابل بررسی است؟ همان‌طور که در صحبت‌های خود گفتید، این کار قابل بررسی نمی‌تواند باشد. در همین راستا، نمی‌توان ساختار اقتصادی را بدون قانون ارزش و بدون تولید، توزیع، گردش و مصرف در جامعه توضیح داد. در رابطه با ساختار سرمایه و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هر بخش از جمعیت در تولید و توزیع چه سهمی دارند؟ آیا با استفاده از آمار و تقسیم‌بندی شهر و روستا و جنسیت می‌توانید به هدف تحقیق‌تان برسید؟ در علم اقتصاد چند نوع تقسیم‌بندی وجود دارد؛ علم اقتصاد عامیانه، علم اقتصاد دانشگاهی، و علم اقتصاد سیاسی. پرسش این است که تحقیق شما بر اساس کدام یک از این تقسیم‌بندی‌هاست؟

سهراب بهداد: نکات خوبی مطرح شد. اول بگویم که ترجمه‌ی فارسی این کتاب در دست انجام است. سعی ما این بوده است که ترجمه‌ی فارسی کتاب هم‌زمان با کتاب به زبان انگلیسی منتشر شود. متأسفانه کارها در ایران به گندی پیش می‌رود. امیدواریم که این کتاب به زودی به فارسی منتشر شود. اما در مورد سوال‌ها و تقسیم‌بندی‌هایی که در مورد "اقتصاد" کردید، اقتصاد کلاسیک و دانشگاهی و غیره... از هر کدام اینها ما کمی خوانده‌ایم و اندکی می‌دانیم. اقتصادی که ما بکار برده‌ایم اقتصاد "خوب" است. نگاه کردن به جامعه است. نگاه کردن به وسایل تولید است. نگاه کردن به روابط اجتماعی تولید است. همان‌طور که، بقول معروف، "آن مرد

"طبقه و کار در ایران"

Class and Labor in Iran
Did the Revolution Matter?
Syracuse University Press

نویسندگان: فرهاد نعمانی و
سهراب بهداد



گفتگویی با سهراب بهداد

نوشتار «طبقه و کار در ایران» براساس متن ویراستاری شده‌ی دو گفتگو و با نظارت رفیق سهراب بهداد تهیه شده است. سهراب بهداد یکی از نویسندگان کتاب «طبقه و کار در ایران» است که به زبان انگلیسی در سال ۲۰۰۶ میلادی به چاپ رسید. در رابطه با این نوشتار ذکر دو نکته شایان توجه است؛ نخست این که این نوشتار با تغییرات اندکی براساس گفتگویی که سهراب بهداد در اتاق Iran Socialist Forum در شبکه‌ی «پالتاک» انجام داد، و همچنین مصاحبه‌ای که با رادیو همبستگی "استکهلم" داشت، تنظیم شده است. دوم این که، کتاب «طبقه و کار در ایران» تاکنون تنها به زبان انگلیسی منتشر شده است. بدین سان، اغلب کسانی که در این گفتگو و مصاحبه شرکت کردند با محتوای کتاب «طبقه و کار در ایران» آشنا نبوده‌اند. امیدواریم که به زودی شاهد انتشار این پژوهش مهم به زبان فارسی باشیم. در پایان باید از کوشش‌های رفقا فهیمه شفیع و فتحی شمس که در تهیه و پیاده کردن این متن از روی فایل‌های صوتی زحمت کشیده‌اند تشکر کنیم. «سامان نو»

مقدمه:

سهراب بهداد: من و دکتر نعمانی در این کتاب خواسته‌ایم تحلیلی کلی برای ارزیابی طبقات در ایران ارائه دهیم و تا آنجا که امکان پذیر است، و با آماری که وجود دارد، در سطحی کلی، در کل اقتصاد این پژوهش را انجام داده‌ایم. این کار را با تقسیم‌بندی‌هایی برحسب شهر و روستا و با توجهی خاص به جنسیت و قومیت، در رابطه با طبقات اجتماعی ایران پیش برده‌ایم. ما فکر می‌کنیم که در این کتاب توانسته‌ایم در انجام این کار تا حدودی موفق باشیم. اما توجه دوستان را به این نکته جلب می‌کنیم که در این کتاب ما به تمامی مسایل درباره طبقات نپرداخته‌ایم. مساله‌ی اصلی برای این پژوهش ساخت طبقاتی نیروی کار در ایران بوده است. بنابراین، مسایل مربوط به سازماندهی و ذهنیت نیروی کار، یا مسایل خاص درون طبقاتی جامعه – خواه مربوط به طبقه‌ی سرمایه‌دار یا طبقه‌ی کارگر – در این بررسی مورد توجه ما نیست. پژوهش پیرامون این نکات گسترده است – مثل بررسی‌های تاریخی، بررسی‌های جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی اجتماعی یا بررسی نهضت‌های مختلف



بزرگ گفته است! اما به نظر می‌رسد که شما وقتی راجع به بررسی آماری صحبت می‌کنید، منظورتان از آمار استفاده از حرف‌های سفت و قلبه‌ای که به مسایلی که شما به آن توجه دارید نمی‌پردازد. خیر، این چنین نیست. به نظر دکتر نعمانی و من، لب کلام در همینجاست. صحبت زیاد می‌شود کرد (هر چند بحث‌های دقیق تئوریک هم آسان نیست)، اما در عین حال وقتی ما صحبت‌های کلی و عمومی راجع به طبقات و روابط دیگر اجتماعی می‌کنیم می‌بایست ما به ازای واقعی آنها را در جامعه بیابیم. حال این ما به ازای در هر جامعه‌ای جنبه‌های خاص و کمی خود را دارد. برای مثال، اگر می‌گوییم پراکندگی نیروی کار، باید ببینیم که پراکندگی نیروی کار در ایران به چه معناست؟ یعنی در وهله اول باید ببینیم نیروی کار در چه واحدهایی کار می‌کند؟ این واحدها به چه اندازه هستند؟ تمرکز نیروی کار چگونه است؟ از انقلاب صنعتی به بعد، یکی از مهم‌ترین تحولات در جامعه‌ی سرمایه‌داری تمرکز نیروی کار بوده است. مانند وقتی که واحدهای تولیدی کوچک یک‌نفری و یا دو نفری از بین رفتند، و به جای آن‌ها واحدهای تولیدی و صنعتی پانصد نفری، هزار نفری و پنج‌هزار نفری در شهرهای منجستر و شفیلدز و جاهای دیگر پدید آمدند. حال سوال این است که طبقه‌ی کارگر ایران در کجای این روند است و به چه شکل در این واحدهای تولیدی و صنعتی تقسیم شده است؟ حال ما بگوییم طبقه کارگر ما زحمت کش است، خوب است... اما اینکه چگونه در واحدهای کار تقسیم شده است باید شمرد، باید نگاه کرد و حساب کرد. تحقیق آماری کار بسیار سختی است. دقت می‌خواهد و فرصت می‌طلبد. ما مدتی طولانی روی آمار کار کردیم تا محاسباتی را که در کتاب می‌بینید انجام دهیم.

مسلماً ما به ساخت اقتصادی جامعه توجه کرده‌ایم. اما اگر می‌خواستیم بحث روی ساخت اقتصادی باشد حاصل کار کتاب دیگری می‌شد. دکتر نعمانی و من در مقالات و کتاب‌های دیگری بحث درباره ساخت اقتصادی کرده‌ایم. در این کتاب، خلاصه‌ای از ساخت اقتصادی را، آن‌گونه که می‌شناسیم، آورده‌ایم و گفته‌ایم که این وجوه اصلی ساختی است که پس از انقلاب دچار بحران شده است و ما می‌خواهیم بدانیم در این احوال چه بر سر طبقات اجتماعی آمده است. در مورد مسایل دیگری هم که خاطر نشان کردید در این کتاب بحث‌های مفصلی شده است. برای مثال، ما در این کتاب مساله‌ی توزیع درآمد و مصرف را دقیقاً از دیدگاه طبقاتی بررسی کرده‌ایم. در حالی که بررسی‌های دیگر به توزیع درآمد و مصرف بر حسب خانوار نگاه می‌کنند. ما بررسی کرده‌ایم که ببینیم توزیع درآمد در میان طبقات اجتماعی چگونه است. مثلاً، این که طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران چه خصوصیتی دارد. از نکات جالب این است که وقتی به طبقه‌ی سرمایه‌دار نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این طبقه طیف بسیار وسیعی دارد، کما اینکه برخی از آن‌ها در موقعیتی هستند که از لحاظ میزان درآمد جزء افراد نسبتاً فقیر جامعه به حساب می‌آیند. البته بسیاری از سرمایه‌داران مرفه‌اند و بیشترین تعداد افراد مرفه جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دهند. اما مهم این است که در مورد طبقه‌ی سرمایه‌دار

نیز پراکندگی هست. اینها را نمی‌شود جز از راه محاسبه آماری دید. بحث‌های جالب دیگری نیز هست که ما در این کتاب به آن‌ها پرداخته‌ایم. بدیهی است که علما و دانشمندان و دوستان دیگر نیز به این مسایل خواهند پرداخت. به هر حال باید کتاب را مطالعه کرد و در این گفتگوی کوتاه نمی‌توانیم به همه‌ی جنبه‌های آن بپردازیم. پرسش دوم:

آقای بهداد حتماً می‌دانید که در سال‌های اخیر، ما با شرایط متفاوتی در رابطه با سرمایه‌داری در ایران روبرو هستیم. منظوری به طور مشخص صنایع سنگین است. برخی از شرکت‌های چندملیتی مانند "خودروسازی" گسترش بی‌سابقه‌ای یافته‌اند. سوال من در رابطه با این تغییرات و تحولات است که در چند سال اخیر با آنها روبرو هستیم. بخشی از سرمایه‌داری ایران در رابطه با شرکت‌های چندملیتی تغییر یافته است. نمونه‌ی مشخص آن صنایع خودروسازی در ایران است. همان طور که می‌دانید، به ادعای خود این شرکت‌ها و همچنین به ادعای دولت‌های کشورهای مجاور، ایران تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای برای تولید خودرو (اتومبیل) شده است و این صنعت تولیدی بخشی از به اصطلاح نظام سرمایه‌داری جهانی است. تا آنجا که به برخی کشورهای مجاور و حتی ونزوئلا صادر می‌شود. آیا در کتاب خود به این پدیده نیز پرداخته‌اید؟

پرسش بعدی در باره‌ی نظامی شدن "سرمایه" در ایران است. همان طور که می‌دانید در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد، و حتی پیش از آن، در نشریه‌های خارجی بیشتر تاکید بر این بود که سپاه پاسداران در بورس ایران شرکت‌های عمده‌ی خصوصی شده را خریداری می‌کند. آیا در این باره تحقیق کرده‌اید؟

پرسش بعدی این است که آیا می‌توانیم این نکته را بپذیریم که تغییر و تحولاتی که در ایران از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۵ رخ داده منحصر و مختص به کشور ایران نیست؟ یا هر نگرشی که مدعی "اقتصاد اسلامی" است و ادعای تغییر و تحول در نظام سرمایه‌داری را دارد قادر نخواهد بود فراتر از آن‌چه که در اقتصاد جمهوری اسلامی انجام یافته، کاری بکند؟ هم‌اکنون بحث‌های گسترده‌ای در منطقه‌ی خاورمیانه وجود دارند که مدعی راه سوم هستند. یعنی راه اقتصادی دیگری و متفاوت از سرمایه‌داری یا سوسیالیسم وجود دارد. اما همان طور که می‌دانیم، این راه سوم در نهایت به سرمایه‌داری می‌انجامد.

نکته‌ی پایانی این است که یکی از مباحث مهم در کتاب شما، توجه-ای است که به موقعیت زنان طبقه کارگر شده است. بحث پیرامون موقعیت زنان کارگر یکی از نکات بسیار مهمی است که به اندازه‌ی کافی روی آن کار نشده است. مبحثی که شما شروع کرده‌اید بسیار مهم است. این تحقیق نشان می‌دهد که تغییر و تحول در کار و اشتغال زنان کاملاً از جنبه‌ی طبقاتی مورد بررسی قرار گرفته است.

سهراب بهداد: من کوشش می‌کنم که به ترتیب به چهار سوالی که کردید پاسخ بگویم. در مورد خودروسازی، البته این صنایع در سال‌های اخیر رو به رشد بوده است. در رابطه با آن بخش که مربوط به آمار طبقات جامعه است بررسی ما تا سال ۱۳۷۵ است که در

آن وقت، آمار آخرین سرشماری بود. سرشماری بعدی در سال ۱۳۸۵ انجام شده است. امیدواریم به نتایج آن هر چه زودتر دسترسی پیدا کنیم. (هم‌اکنون نتایج سرشماری سال ۱۳۸۵ در وب سایت مرکز آمار در دسترس است). این گونه شرکت‌ها رو به گسترش بوده و بازهم گسترش خواهند داشت. هرچه شرایط اقتصادی ایران در وضعی که با آن مواجه هستیم، بیشتر پیش رود و سیاست‌های لیبرالی اقتصادی دنبال شود، این گونه شرکت‌ها بیشتر خواهند شد. همان‌طور که می‌دانید این مساله جهانی شدن سرمایه است که از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تا این چند سال پیش مطرح بوده است. سال‌هاست که شرکت‌های چند ملیتی به نقاط مختلف جهان برای تسلط بر بازار، برای کسب مواد اولیه ارزان‌تر، و غیره می‌روند. البته در چند سال پس از انقلاب، این گونه شرکت‌ها در ایران فعالیت کمتری داشته‌اند. این وضع به علت همان بحران اقتصادی و سیاسی جامعه ایران بود که آن شرکت‌ها محیط ایران را مناسب سرمایه‌گذاری نمی‌دیدند و نمی‌آمدند. اما در سال‌های اخیر انتظار می‌رود که تعداد و فعالیت‌شان بیشتر شود. باید توجه داشته باشیم که این تغییرات مثل بسیاری از تغییراتی که در اقتصاد جهان رخ می‌دهد جنبه‌های متناقضی دارد. این واحدهای صنعتی و تولیدی مراکز هستند که بخش وسیعی از نیروی کار متمرکز صنعتی در آن‌ها اشتغال دارد. این مراکز معمولاً در شهرها قرار دارند و بخش عمده‌ای از کارگران شهری در این شرکت‌ها کار می‌کنند.

نکته‌ی دوم درباره‌ی نظامی شدن سرمایه در ایران است. نکته‌ای که مطرح کردید درست و بسیار مهم است. بخش مهمی از آن به اصطلاح خصوصی‌سازی، به صورت نظامی‌سازی صنایع و بازار است و این مساله خطرناکی است. حتی اگر از مسایل سیاسی آن اقدامات هم بگذریم رشد اقتصادی جامعه‌ی ایران شکل معیوبی به خود می‌گیرد و سرمایه‌داری کشور، به صورت سرمایه‌داری نظامی درمی‌آید. در این وضع، نه تنها رشد سیاسی جامعه ممکن نخواهد بود، بلکه رشد سرمایه‌داری هم ممکن نخواهد بود. کدام سرمایه‌دار می‌تواند در مقابل سپاه پاسداران و پروژه‌های راه‌سازی و صنایع ساختمانی‌اش رقابت کند؟ بنابراین، بکه تاز واقعی بازار واحدهایی خواهند بود که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با دستگاه دولتی - نظامی ارتباط داشته باشند. بنیادهای دولتی نیز همین نقش را دارند و افتضاح‌هایی که پیش آمده مبین نکات مهمی است؛ چرا که روشن شده است که وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران ... هر کدام برای خودشان دم و دستگاه اقتصادی درست کرده‌اند.

اما در مورد نکته سومی که مطرح کردید. اگر منظورتان این است که آنچه در ایران در حال وقوع است، یک راه سوم است و آن هم مختص ایران نیست، باید بگویم که به‌طور کلی نظرتان درست است. اما باید توجه داشته باشیم که در ایران در اصل مساله‌ی راه سوم مطرح نبود. ایران را انقلاب توفنده و پر قدرتی در بر گرفت که مردمی بود و هنوز هم، به‌نظر من و دکتر نعمانی، اثرات‌اش ادامه دارد. در فرایند انقلاب ایران، کسانی که آمدند رهبری جامعه را گرفتند، هم به نعل و هم به میخ می‌زدند. در اوایل کار "راه سوم" را

صریحاً بیان نمی‌کردند. اما، به تدریج، روشنفکرانی از میان آن‌ها پیدا شدند که این سیاست را تئوریزه کردند. برخی از این نظریه‌پردازان مسیری که کشور چین پیموده را راه سوم می‌دانند. و برخی دیگر، مسیر لیبرالیسم اقتصادی را. همان‌طور که می‌دانید بحران سیاسی در ایران شدید است و کشمکش بر سر طرح نظام اقتصادی حاد است. پوپولیسم احمدی نژاد و شکست انتخاباتی رفسنجانی نشانه‌ای از اهمیت این بحث در جامعه‌ی ماست. اما به‌گمان من در ایران، مساله، نه راه سوم، بلکه چگونگی مهار این انقلاب توفنده بوده است، که اول با اقتصاد اسلامی و حکومت مستضعفان و بعد با شگردهای دیگری در پی آرام کردن و مهار کردن نیروی سرکش آن بوده‌اند. آخرین نمونه‌ی این تلاش شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد در انتخابات بوده است.

در رابطه با مساله‌ی زنان در این کتاب، من بسیار خوشحالم که شما به این بخش از کتاب توجه خاص نشان داده‌اید. کوشش ما اینست که مساله‌ی زنان را از دیدگاه طبقاتی مطرح کنیم. بدیهی است که زنان نیز، همچون مردان، همه در یک موقعیت اجتماعی یا طبقاتی نیستند. بنابراین، هرگونه تبعیض یا جداسازی جنسیتی که بر زنان تحمیل شود ناگزیر رنگ و قواره‌ی طبقاتی خواهد داشت. شرایط بحرانی پس از انقلاب، بر جامعه اثرات متفاوتی به جا گذاشت. بر زنان نیز این تاثیرات یکسان نبود. اما بر زنان فشار مضاعفی بود، به‌ویژه، بر زنان کارگر، که وضعشان بس دشوار شد و از تعدادشان بسیار کاسته شده است.

پرسش سوم:

آیا سرمایه‌داری در همه جا یک شکل عمل می‌کند؟ اگر پاسخ آری است، به چه دلیل؟ به نظر من سرمایه‌داری در کشورهای موسوم به جهان سوم، یک نوع سرمایه‌داری حاشیه‌ای است. به این دلیل که آن تکنولوژی که در کشورهای جهان سوم به کار می‌رود از کشورهای متروپل سرمایه‌داری وارد می‌شود. اگر برای مثال، کشورهای متروپل به ناگهان از بین بروند، اقتصاد کشورهای جهان سوم نیز از بین خواهد رفت. چون اساس اقتصاد این کشورهای متکی به صنایع مونتاژ است. اما بالعکس این اتفاق بیفتد، یعنی اگر کشورهای جهان سوم از بین بروند، چنین اتفاقی در کشورهای متروپل نخواهد افتاد. آیا شما سرمایه‌داری مونتاژی و سرمایه‌داری پیشرفته در غرب را که بر اساس تفاوت تکنولوژی بنا شده است را به یک شکل ارزیابی می‌کنید؟

سهراب بهداد: نکته‌ای که شما می‌گویید به چگونگی مقوله‌بندی ارتباط دارد. این بستگی دارد که در چه سطحی مقوله‌ها را تعریف کنیم. در سطحی کلی و مجرد آری، سرمایه‌داری، سرمایه‌داری است. جامعه سرمایه‌داری، یعنی آن جامعه‌ای که مجموعه روابطش بر اساس مالکیت متمایز افراد تنظیم شده باشد. و یک بخش (سرمایه-دار) بخش دیگر را (کارگران) را استثمار کند. یک بخش صاحب وسایل تولید باشد، و بخش دیگر نباشد. و اینها در روابط حاکم بر بازار قرار بگیرد. تولید دارای قیمت و ارزش باشد. این را می‌گویند سرمایه‌داری. اما در عین حال، سرمایه‌داری با سرمایه‌داری فرق می‌کند. این بستگی دارد که به کدام نقطه از جهان سرمایه‌داری نظر کنیم. برای مثال، اگر به آمریکا نظر کنیم، می‌بینیم که روابط

سرمایه‌داری آن‌ها، مثلاً روابط سرمایه‌داری فرانسه تفاوت‌های نسبتاً مهمی دارد. یا میان سرمایه‌داری که در فرانسه و آمریکا وجود دارد با روابط سرمایه‌داری که در سوئد برقرار است تفاوت‌های زیادی هست. بنابراین، این درست است که از یک منظر، این نظام (سرمایه‌داری) در کلیت وجودی‌اش به معنی روابط استثمارگرانه‌ی حاکم بر بازار است. اما این روابط استثمارگرانه، اشکال مختلفی در جاهای مختلف به خود می‌گیرد. تفاوت‌های میان جوامع مختلف سرمایه‌داری به یک سری عوامل مختلف تاریخی، جامعه‌شناختی و دیگر مسایل فرهنگی بستگی دارد. مانند این که چگونه و به چه اندازه، طبقه‌ی کارگر و اتحادیه‌های کارگری در فرانسه می‌توانند اعمال قدرت کنند، اما در آمریکا نمی‌توانند. اینها تفاوت‌های مهمی در سرمایه‌داری فرانسه با آمریکا بوجود می‌آورد. حال می‌توانیم بگوئیم که سرمایه‌داری در کشورهای مثل ایران (یا کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه)، خصوصیات ویژه‌ای دارند.

همان‌طور که گفتید این کشورها به مواد و تولیدات تکنولوژیکی کشورهای پیشرفته احتیاج دارند و سرمایه‌ی کشورهای پیشرفته به این کشورها نفوذ می‌کند. این پروسه در نیمه‌ی قرن گذشته با حرکت سرمایه به اطراف جهان شکل‌های پیچیده‌تری به خود گرفته است. همان‌طور که اشاره شد، شرکت‌های چندملیتی در ایران رو به گسترش دارند. در هر حال، این شرکت‌ها در چارچوب روابط سرمایه‌داری فعالیت می‌کنند. این‌گونه شرکت‌ها تولیداتی برای بازار کشورهای "جهان سوم" تهیه می‌کنند. اما، تولیداتی که توسط همین شرکت‌ها در چین انجام می‌شود، برای کدام بازار است؟ شما گفتید که اگر یک روز صبح برخیزیم و ببینیم اروپا نیست، اقتصاد کشورهای در حال توسعه از هم خواهد پاشید، در صورتی که اگر نصف جهان سوم را آب ببرد هیچ نخواهد شد. من گمان نمی‌کنم که چنین بشود. شما فکر می‌کنید که اگر اقتصاد چین ناگهان "تعطیل" شود، یا هند نباشد در آمریکا چه خواهد شد؟ یا اگر اقتصاد خاورمیانه از بین برود چه خواهد شد؟ در جهان امروز، همه‌ی کشورها و تمام روابط اقتصادی به هم متصل‌اند و این همان جهانی‌شدن سرمایه است. این پروسه‌ی جهانی‌شدن، هر روز وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود. ما اکنون با جهانی‌شدن نیروی کار هم مواجه‌ایم. امروز می‌بینیم که کارگر مکزیک به آمریکا می‌آید و در این کشور کار می‌کند. البته بعضی از آمریکایی‌ها مخالف ورود کارگران مکزیک هستند. اما از طرف دیگر، سرمایه‌دار آمریکایی می‌گوید که من کارگر می‌خواهم و کارگر خارجی را نیز استخدام می‌کنم. این پروسه را هیچ کار نمی‌توان کرد. بدین سان، نیروی کار هم به سوی جهانی‌شدن می‌رود، و سازمان‌های کارگری هم به سوی جهانی‌شدن می‌روند، اگر تا به حال نرفته‌اند. بنابراین، باید به این تفاوت‌ها توجه کرد.

پرسش چهارم:

پیش از هر چیز باید از شما بپوشم بخوام برای این که من هنوز کتاب شما را نخوانده‌ام، اما با این وصف از شما سه پرسش دارم! سوال اول من این است: همان‌طور که می‌دانید در طی سه دهه‌ی گذشته، تحولات ساختاری طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته

گرایش به این سمت و سو داشته‌اند که بخش صنعتی در مقابل بخش خدماتی کوچکتر بشود. اهمیت این تحول در این است که به هر حال، از منظر جنبش سوسیالیستی، کارگران بخش صنعتی، و مخصوصاً کارگران یدی در کارگاه‌های بزرگ، بسیار نقش مهمی داشتند. چون آن کارگران بخش صنعتی که تکیه‌گاه جنبش سوسیالیستی بودند تضعیف شده‌اند. این تحولات باعث شده‌اند که کارگاه‌های بزرگ کوچک بشوند، و اشتغال دائم در برابر اشتغال موقت از دست برود. نتایج آن تحول این شده است که در ایران اشتغال دائم معنای خود را از دست داده و به طور کلی سهم صنعت در اقتصاد ایران کم‌تر شده است. آیا شما اثرات این تحولات را در ساختار طبقه کارگر می‌بینید؟

نکته‌ی دیگر در مورد "زنانه شدن" نیروی کار است که به هر حال اتفاق خواهد افتاد. ولی در سه دهه‌ی اخیر سهم نیروی کار زنان در اشتغال ایران از سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۵ بالاتر نرفته است. کارگران زن بیشتر وارد کار در بازار سیاه شده‌اند. و تعداد زیادی از خانوارهایی هستند که سرپرستی آن‌ها به عهده‌ی زنان افتاده است. در این رابطه چه نظری دارید؟

نکته‌ی سوم درباره‌ی اقتصاد دولتی در ایران است. مطالبی در این باره خوانده‌ام که موید این است که بخش خصوصی نسبت به دهه‌ی گذشته در حدود هفده برابر قوی‌تر شده است. و این مطالب می‌گویند بخش خصوصی قادر به خرید و فروش بخش دولتی - حتی صنایع مادر - اقتصاد ایران است. نظر شما در این باره چیست؟

سهراب بهداد: به اختصار به بخشهایی از پرسش‌های شما پاسخ می‌دهم. نخست در مورد بخش صنعت در مقابل بخش خدمات. سرعت بیشتر رشد خدمات در مقایسه با صنعت روندی است که در همه‌ی جوامع رخ می‌دهد، به‌ویژه در کشورهای توسعه یافته. در این روند، قسمت بیشتری از نیروی کار در بخش خدمات قرار می‌گیرد تا در صنعت. آیا این روند را در مورد ایران هم می‌بینیم؟ در مورد ایران ما موضوع را بررسی کرده‌ایم و آمارش را هم ارائه کرده‌ایم. بخش عمده‌ای از طبقه‌ی کارگر که در بخش خصوصی کار می‌کند در فعالیت تولیدی است. این تعداد در سال ۱۳۵۵ در حدود ۱/۹ میلیون نفر بود که در دهه‌ی بعد به ۱/۲ میلیون کاهش یافت. تا سال ۱۳۷۵ تلاش برای بازسازی سرمایه‌داری در ایران موجب شد که تعداد کارگران به ۲/۱ میلیون افزایش بیابد. در بخش کشاورزی هم می‌بینیم که تعداد کارگران از ۶۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۵ به کمتر از ۳۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۶۵ رسید. در این بخش نیز تعداد کارگران در دوره‌ی بازسازی سرمایه‌داری افزایش یافت و تا سال ۱۳۷۵ به ۴۰۰ هزار نفر رسید، که این هنوز از آنچه در سال ۱۳۵۵ بوده، کم‌تر است. تعداد کارگران در کارهای دفتری و اداری بسیار کم‌تر از تعداد آن‌هایی است که در تولید و کشاورزی هستند. اما روال تغییر آنها نیز یکسان بوده است. نکته‌ی مهمی که مشهود است اینکه ترکیب طبقاتی در حال بازگشت به همان شکل از ترکیب طبقاتی است که در پیش از انقلاب ۱۳۵۷ بوده است، یعنی، ساخت اساسی جامعه تغییر عمده نکرده اما اختلال شدیدی برای مدتی طولانی داشته است، و دوباره به وضع پیش از انقلاب گرایش دارد.

در مورد "زنانه شدن" نیروی کار باید بگوئیم که هنوز زود است که بگوئیم بازار کار در ایران زنانه شده است. برعکس، جمهوری اسلامی،



بازار کار را در ایران هر چه بیشتر مردانه کرده است. در سال ۱۳۵۵، زنان ۱۳/۸ درصد از نیروی کار شاغل بودند. اما، تا سال ۱۳۶۵ این نسبت به ۸/۹ درصد نزول کرد. در دهه‌ی بعد که زنان توانستند راهی برای خود باز کنند تنها ۱۲ درصد از نیروی کار را تشکیل می‌دادند. در سالهای پس از انقلاب در اغلب جوامع، شرکت زنان در بازار کار افزایش یافته، اما در سال ۱۳۷۵ در ایران تعداد زنان شاغل، هنوز در حد سال ۱۳۵۵ باقی مانده بود. در این سی ساله که از انقلاب می‌گذرد، اقتصاد ایران در خیلی از زمینه‌ها، از روند پیشرفتی که کشورهای دیگر داشته‌اند عقب مانده است. تازه، به قول بعضی از اقتصاددانانی که مشتاقانند تا پیشرفتهای جمهوری اسلامی را نشان دهند، در این یک دو سال اخیر، اقتصاد ایران به جایی رسیده است که در بیست و هشت، نه سال پیش بوده است. بسیاری از جوامع (مثل ترکیه، مکزیک یا برزیل) در این سه دهه، مسیر اقتصادی قابل توجهی را پیموده‌اند. از آن جمله است، افزایش مشارکت زنان در بازار کار. اقتصاد ایران، در بهترین وضع، کم و بیش به همانجا رسیده که پیش از انقلاب بوده است. ما انتظار داریم که آمار ده ساله‌ی اخیر اقتصاد ایران، پیشرفتی در بازار کار برای زن‌های ایرانی داشته باشد. علیرغم همه‌ی این‌ها، باید به زنان ایران تبریک گفت. زنان ایران برای حفظ موقعیت زنان در بازار کار و در دیگر زمینه‌های زندگی اجتماعی ایران در پیکاری بسیار دشوار پایداری کرده‌اند و موفقیت‌هایی هم بدست آورده‌اند. متأسفانه، شرایط برای عموم زنان، و به خصوص برای زنان کارگر شاغل در واحدهای تولیدی، بسیار سخت بوده است.

پرسش پنجم:

شما در کتابتان یکی از دلایل رشد تولید کالایی ساده را (که شما تولید خرده کالایی نامیده‌اید) تغییر و تحولات بعد از انقلاب می‌دانید، که آن را بحران پسانقلابی نام‌گذاری کرده‌اید. خلاصه‌ی این بحث این است که که سرمایه‌داری پس از انقلاب تضعیف شده و این فرایند باعث رشد خرده کالایی گردیده است. شما این گرایش را در دوره‌ی ۱۳۵۵-۱۳۶۵ دقیقاً در کتابتان بررسی کرده‌اید. اما همانطور که خودتان هم اشاره کرده‌اید یکی از دلایل این تغییر ماهیت، سیاست‌های خود دولت بوده است. مثلاً خرده بورژوازی را در روستاها و تولید خرد را در شهرها تقویت کرده است، که شما در کتابتان به آن توجه داده‌اید. حال، سوال من اینست که بعد از سال ۱۳۷۵ آن گرایش معکوس شده اما ترکیب به نسبت ۱۳۵۵ چنان تغییری نکرده، و آیا فکر نمی‌کنید که ویژگی‌های ساختار سیاسی ایران چنان است که به آن اجازه دنباله‌روی از سیاست لیبرالیسم اقتصادی را نمی‌دهد؟ آن لایه‌هایی را که حکومت در دوره‌ی اولیه انقلاب، خودش می‌کوشید که تقویت بکند، هم‌اکنون تلاش می‌کند که تضعیف بکند. شاید، این علت به خاطر مقاومت‌هایی بوده که در مقابل سیاست‌های خاتمی می‌شده و یا شاید با روی کار آمدن احمدی نژاد، نوعی واکنش از جانب همان لایه‌های اجتماعی برانگیخته شده که از لیبرالیسم اقتصادی متضرر شده است. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا این موضوع تا چه اندازه به دلیل بحران پسانقلابی در اقتصاد سرمایه‌داری بوده و تا چه اندازه به سیاست‌های دولت، و ناتوانی دولت در تغییر این سیاست بستگی دارد؟

سهراب بهداد: پرسش‌های خوبی مطرح کرده‌اید و نشان از آن دارد که کتاب را با دقت خوانده‌اید. با تشکر از شما. هرکسی که کتابی می‌نویسد، امیدوار است که افراد آن را بخوانند و به نکات مطرح شده در آن توجه کنند. نکته‌ای که در جمع‌بندی پرسش خود مطرح کرده‌اید کاملاً درست است. آری ما این بحران را می‌بینیم. این بحرانی است که سرمایه‌داری را وادار به عقب‌نشینی می‌کند. این همان حرکت‌هایی است که در جامعه‌ی ایران می‌شد. در ماه‌های قبل از انقلاب، شعارهایی چون "سرمایه‌دار وابسته نابود باید گردد!" در خیابان‌ها و شهرها داده می‌شد. درست معلوم نبود که منظور از این وابستگی چیست. بالاخره هر که سرمایه‌دار بود ممکن بود به نوعی وابسته باشد و خواه ناخواه خود را در معرض خطر می‌دید. در نتیجه، سرمایه‌دار عقب نشست. عقب‌نشینی سرمایه‌دار را برای تولید خرده کالایی باز کرد. حال، در این مرحله، این روند، دقیقاً با حرکت حکومت هم‌سو شد. این هم‌سوئی در اوایل انقلاب از دو بابت بود. نخست، استراتژی یا تاکتیک سیاسی خود دولت مبتنی بر همین رویداد بود. برای آن‌که، حکومت واهمه داشت که مبادا از رقیبان سیاسی عقب بیفتد. رقیبانی که عمدتاً سازمان‌های چپ بودند و شعارهای ضد سرمایه‌داری می‌دادند. جمهوری اسلامی نیروی‌های خود را بسیج می‌کرد که شعار "مرگ بر سرمایه‌دار وابسته!" را سر دهند. در نتیجه، حکومت اسلامی، شعارهای ستیزه‌جویانه علیه سرمایه‌دار دامن می‌زد و خود در این حرکت شرکت می‌کرد. حکومت اموال را مصادره می‌کرد. رژیم جدید بسیاری از صنایع و همه بانک‌ها را ملی کرد، و اموال و سرمایه‌ی کسانی را که در دادگاه‌های انقلاب اسلامی مفسد فی‌الارض می‌شناخت مصادره می‌کرد.

نکته‌ی دیگر این است که در اوایل انقلاب، دیدگاه اقتصادی بسیاری از رهبران جمهوری اسلامی، در جهت حرکت و حمایت از خرده بورژوازی بود. دیدگاهی که خود را طرفدار "راه سوم" می‌نامید، یا راه چین را می‌خواست طی کند. اگر نوشته‌های "فدائیان اسلام" را بخوانید، می‌بینید که آن حضرات می‌گفتند بهترین اقتصاددانان بقال‌ها هستند و مملکت باید به دست بقال‌ها و به شیوه‌ی بقالی اداره شود. در واقع، بسیاری از رهبران جمهوری اسلامی از دیدگاه یک بقال به اقتصاد ایران نگاه می‌کردند. از اولین کارهایی که این رژیم کرد این بود که مرکزی را در بانک سپه تشکیل داد برای حمایت از سرمایه‌گذاری‌های کوچک. آن‌ها مقدار زیادی هم پول در آن مرکز گذاشتند که با کمک آن دیپلمه‌ها را به کار گیرند، و به آن‌ها سرمایه بدهند تا کاروکاسبی به راه اندازند. در سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ قیمت نفت در بازار جهانی کاهش یافت. البته قسمت عمده‌ی این خاصه خرجی‌ها از درآمد نفتی تامین می‌شد. مسئولان وقتی دیدند که به این صورت نمی‌توان اقتصاد را اداره کرد، از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دعوت کردند تا عقل‌هایشان را روی هم بگذارند. "عقلاتی" را هم که در خارج بودند دعوت کردند و در سازمان برنامه مرکزی تشکیل دادند و میان خود چاره‌اندیشی کردند و به این نتیجه رسیدند که سیاست لیبرالیسم اقتصادی را برای بازسازی اقتصادی دنبال کنند.

سیاست برای بازسازی اقتصادی به دلایل مختلف، نتوانست موفق شود. و همان‌طور که گفتید، و ما هم در کتاب بحث کرده‌ایم، این حرکتی بود در جهت عکس آنچه که در دهه‌ی نخست پس از پیروزی انقلاب رخ داده بود. حرکت برای پیشبرد این سیاست اقتصادی بسیار کند و ناتوان بوده است. ناتوانی آن به دلایل مختلف است. یک دلیل آن ناتوانی بورژوازی ایران است. بورژوازی ایران، طبقه‌ی تلاش‌گر، ستیزه‌گر و رزمنده‌ی نیست. بورژوازی ایران اگر بتواند تجارتی بکند، بسازد، بفروشد، یا هرکاری که سودی سریع و ریسکی کم برایش داشته باشد، شاکر است و خوشحال می‌شود. پس مقابله با بنیادهای دولتی کار او نبود. اما این یک طرف معادله بود. طرف دیگر معادله این بود که این سیاست اقتصادی، برای عموم مردم به آسانی قابل قبول نبود و مردم در مقابل حکومت رفسنجانی و سیاست لیبرالیسم اقتصادی او اعتراض کردند. در سال‌های ۱۳۷۱، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ در نقاط مختلف ایران شورش‌هایی شروع شد. این اولین باری بود که مساله‌ی پیش‌گیری از شورش در معادلات سیاسی جمهوری اسلامی مورد نظر قرار می‌گرفت. یعنی اینکه برای جلوگیری از شورش و حفظ آرامش باید فکر و برنامه‌ریزی می‌کردند. پس از مرگ خمینی، به تدریج اعتراض‌های معیشتی مردم بالا گرفت. احمدی‌نژاد هم بر این موج اعتراضی سوار شد و از این راه نتوانست در مقابل رفسنجانی موفق شود.

بخش وسیعی از جامعه‌ی ایران را خرده بورژوازی تشکیل می‌دهد. آن‌ها مجموعاً، ۳۵ تا ۳۶ درصد از نیروی کار شاغل ایران را تشکیل می‌دهند. اگر طبقه‌ی خرده‌بورژوازی ایران را با افرادی که به عنوان نیروی کار بدون مزد کار می‌کنند جمع کنیم، در حدود ۴۰ درصد از نیروی کار جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دهند. این تعداد از خرده-بورژوازی نیروی بسیار قابل توجهی است. طبقه‌ی خرده‌بورژوا، نه تنها در جامعه‌ی ما، بلکه در بسیاری از جوامع موقعیت حساسی دارد. در ترکیه همین طبقه‌ی اجتماعی حرکت خاصی به وجود آورده است. نیروی خرده‌بورژوازی از یک سو باعث حرکت‌های ضد سرمایه‌داری شده و از سوی دیگر علیه کارگران و نیروی کار بسیج می‌شود.

مساله این است که هنوز دوران پس‌انقلاب ایران تمام نشده است. یعنی مردم هنوز نگفته‌اند "آقا جان انقلاب دیگر تمام شده است، پس حالا چکار کنیم؟". هنوز مردم مدعی حقوق‌شان هستند. بعضی از این ادعاها از طرف خرده بورژوازی مطرح می‌شود زیرا که خودش را در مقابل رشد بورژوازی در خطر می‌بیند. حکومت نیز در مقابل گروه‌های مختلف اجتماعی، موضع‌گیری‌های متفاوتی دارد. در این باره، حکومت یکدست نیست. در زمان خاتمی، از موارد عجیبی که اتفاق افتاد، موضع‌گیری حکومت در زمینه‌ی اقتصادی بود. بحث‌های خاتمی عمدتاً پیرامون مسائل فرهنگی بود. از مسایل جالبی که در انقلاب ایران رخ داد، این بود که انتظار می‌رفت، مسائل و امور اقتصادی مهمترین مساله شود، ولی امور فرهنگی در راس مسایل قرار گرفت. خاتمی نیز با ائتلاف بین دو گرایش که بر سر امور و خواست‌های اقتصادی تضاد داشتند، بر سرکار آمد. یک گرایش

خواهان لیبرالیزه کردن اقتصاد بود، و گرایش دیگر پیرو سیاست‌های عدالت‌خواهانه و تساوی‌طلبانه بود. بنابر این، وقتی بررسی می‌کردید، می‌دیدید سازمان برنامه سیاست‌های لیبرالیزه کردن را دنبال می‌کرد و وزارت دارایی سیاست‌های مخالف آن را. این هر دو گرایش در یک حکومت بودند. این وضع ناهمگون در مواقع مختلف بروز می‌کرد و در حال حاضر هم تا حدودی همین‌طور است. هر چند دولت جدید (احمدی‌نژاد) بیشتر به طرف خرده بورژوازی تمایل دارد. اما، به هر حال، این دولت هم کارهایی را که وعده می‌دهد با مایه درآمد نفت است و تا آنجا پیش خواهد رفت که درآمد نفت رخصت دهد و گرنه این حرف‌ها راهی بجایی نخواهد برد.

پرسش ششم:

تناقضات بین نیازهای تولید سرمایه‌داری و ماهیت آخوندی و بازاری حاکمیت سیاسی چه تاثیری بر روند تغییر و تحولات اقتصادی دارد؟ سوال دیگر این است که آیا شما تعریف‌تان از خرده بورژوازی شامل کسانی است که وسایل تولید دارند اما نیروی کار دیگران را استخدام نمی‌کنند؟ یا اینکه اگر یکی دوفر راهم استخدام کنند، هنوز طبقه‌ی خرده بورژوا به حساب می‌آیند؟ و آیا طبقه متوسط را بدین معنا در کتابتان استفاده کرده‌اید که افرادی هستند که مهارتی دارند یا می‌توانند مدیریت کنند و به هر حال، می‌توانند کنترل بیشتری بر وضع و موقعیت خودشان و بر تولید اجتماعی داشته باشند؟ آیا سرمایه‌داری که یک یا دو کارگر داشته باشد در بررسی شما سرمایه‌دار به حساب آمده است؟ در این رابطه سه مقوله درهم تداخل می‌کنند، بدین معنا که مثلاً مغازه-داری که دو شاگرد می‌گیرد، می‌شود سرمایه دار. یا این که فرض کنیم دکتر یا مهندسی که نیروی کارش را بفروشد، آیا می‌شود کارگر؟ و یا اگر شرکت سهامی با مسولیت محدود ایجاد کند، یا در شرکت مهندسان مشاور شریک شود آیا می‌شود سرمایه‌دار؟ دیگر این که چطور طبقه-بندی سرشماری جمعیت را با طبقه‌بندی خودتان منطبق کردید؟ از چه روشی استفاده کردید و تا چه اندازه این ساختار دقیق است؟

سهراب بهداد: اول باید توضیح بدهم که در این کتاب ما خرده بورژوازی را چگونه تعریف کرده‌ایم و طبقه‌ی متوسط را چگونه. این مقولات ممکن است در هم تداخل کنند. به قول معروف، "دیوار چین" این مقولات را از هم جدا نمی‌کند. در واقع، در این مقوله-بندی‌ها ما با طیفی روبرو هستیم. همان‌طور که گفتید، برای مثال، ما خرده بورژوازی را این طور تعریف کردیم که با نیروی کار خودش و با وسایل تولیدی که از آن خود دارد (و بدون این که نیروی کار کس دیگری را به کار گیرد) به فعالیت اقتصادی مشغول است. این تعریف دقیقی است از این بابت که خرده‌بورژوا که مالک وسایل تولید است، نه کارگر مزدبگیری را استخدام و استثمار می‌کند و نه خود توسط دیگری استثمار می‌شود. می‌توان بقال یا نجاری را که تا دیروز برای خودش کار می‌کرده است (و شاید فرزند یا همسرش هم با او کار می‌کرده‌اند)، خرده بورژوا ارزیابی کرد. اما اگر همین بقال و نجار، پس فردا بیاید پسرخاله‌اش را نیز استخدام کند و به او مزد بدهد، یکباره می‌شود سرمایه‌دار. این نکته‌ای که مطرح شد درست است، اما با آمار چه کنیم؟ ما با آماري که هست کار می‌کنیم. اگر آمار بهتری داشتیم البته می‌توانستیم مقولات را با جزئیات دقیق‌تر و

بیشتری تعریف و محاسبه کنیم. مثلاً، اریک رایت، که ما الگوی طبقاتی او را به کار گرفتیم، در بررسی طبقات اجتماعی در آمریکا، واحدهایی که یک کارگر مزدبگیر هم دارند را جزو خرده بورژوازی به حساب آورده است. اگر ما آمار قابل تفکیک در اختیار داشتیم، می توانستیم بگوئیم که تعداد کارگاههایی که هیچ کارگر مزدبگیر ندارند این تعداد است و آنهایی که، برای مثال، یک تا سه نفر کارگر مزد بگیر دارند، آن تعداد. ای کاش می توانستیم این کار را بکنیم. اگر ما این چنین آماری در اختیار داشتیم، تعداد سرمایه داران ایران که در سال ۱۳۵۵ برابر با ۱۸۲ هزار نفر بود، شاید ۳۰ تا ۴۰ درصد کمتر محاسبه می شد. اگر استخدام دو کارگر مزد بگیر را منظور می کردیم، و بقیه را به آمار مربوط به خرده بورژوازی اضافه می کردیم، و در سرشماری بعدی که ۳۴۱ هزار سرمایه دار نشان دادیم این تعداد به حدود ۲۵۰ هزار کاهش می یافت. این نکته کاملاً درست است. منتها باید توجه داشته باشیم که با همان آمار موجودی که در سال ۱۳۵۵ تعداد سرمایه داران-مان آن بوده، ده سال بعد، با همان ملاک و همان تقسیم بندی، تعداد سرمایه داران به آن تعداد که گفتیم رسید. در این نوع محاسبات باید به این نکته توجه کنیم که مقدار مطلق در هر زمان، شاید آنقدر اهمیت نداشته باشد که نرخ تغییر آن مهم است. تا آنجا که مینا و نحوه محاسبه را ثابت نگه داریم، میزان تغییر را درست محاسبه کرده ایم. ما می دانیم که عمده افزایش تعداد سرمایه داران از ۱۸۲ هزار به ۳۴۱ هزار نفر به مناسبت افزایش تعداد واحدهای کوچک بوده است. در کتاب «طبقه و کار در ایران»، در بخشی که درباره ی تعداد سرمایه داران صحبت می کنیم، تعداد و اندازه ی واحدهای سرمایه داری را نیز مطرح کرده ایم. در بخش صنعت که تقسیم بندی واحدها بر حسب تعداد کارکنان و کارگران مزد بگیر در دسترس است، ما به پراکندگی کارگران و سرمایه داران پرداخته ایم. در همین رابطه است که ما توزیع درآمد در بین سرمایه داران را نیز محاسبه کرده ایم. شماری از کسانی که ما آن ها را سرمایه دار می شناسیم جزو افراد بالنسبه فقیر جامعه هستند. این عده، به طور مسلم همان بقال ها و نجارهایی هستند که در این ده یا آن شهر کار می کنند و یک شاگرد مزد بگیر نیز دارند. ما آن ها را به عنوان سرمایه دار می شناسیم، هر چند که هشت شان در گروهی نه شان است. به طور مسلم این فرد با آن سرمایه دار بزرگی که در ایران فعالیت دارد، ماهیتاً فرق می کند. از لحاظ شناخت ترکیب طبقاتی ما سعی کرده ایم این پراکندگی را تا آنجایی که آمار وجود دارد نشان دهیم.

اما راجع به طبقه متوسط. ما تعریف دقیقی از طبقه متوسط ارایه داده ایم. در واقع، این که در جامعه کی در کجای این طبقه بندی قرار می گیرد کار سختی است که ما در میدانگاه آمار به آن پرداخته ایم. در تحلیل ما از جامعه ی سرمایه داری بحث پیرامون "مالکیت متمایز" (differentiated ownership) است. بدین سان، بهره برداری از آن نوع مالکیت نیز متمایز است. سرمایه دار آن کسی است که که وسایل کار را در اختیار دارد. اما، در جامعه ی مدرن،

تولید مدرن سرمایه داری، مستلزم سازمان دهی پیچیده ی مدیریت است. سرمایه دار مدرن نمی تواند خود به تنهایی بر تمامی امور تولید نظارت کند. نبوغ چارلی چاپلین در فیلم "عصر جدید" در نشان دادن پیچیدگی سازمان تولید سرمایه داری است. این پیچیدگی ها نیاز برای استخدام دو گروه مهم از کارکنان را به وجود می آورد. نخست، آنان که مهارت های فنی پیشرفته دارند. دیگر، افرادی که دارای توان و اقتدار مدیریتی هستند. این دو گروه اجتماعی هستند که نقش واسط میان سرمایه داران و کارگران را بر عهده دارند. اینان هستند که تولید و کار را سازمان دهی می کنند، و بر پروسه ی تولید نظارت می کنند. در عمل، اینان کارفرما هستند. این دو گروه نقش خاصی را بر عهده دارند و به ازای آن حقوق بیشتری می گیرند، که ما آن را "رانت وفاداری" به سرمایه می خوانیم. اینان نقش ناظر سرمایه دار بر کارگران را بر عهده دارند، نیروی کار را به حرکت در می آورند، به آن نظم می دهند، به کارآیی آن می افزایند. متخصصان فنی و مدیران دارای آزادی نسبی و خودمختاری بیشتری در محیط کار هستند، به ویژه آنان که مهارت بیشتری دارند. برای مثال، متخصصان و مدیران مجبور نیستند برای آمد و رفت بر سر کار کارت ورود و خروج بزنند. این دو گروه، طبقه ی جدید و متفاوتی را به وجود می آورند که به آن طبقه ی متوسط می گوئیم. البته این تقسیم بندی می تواند مشکلاتی را به وجود بیاورد. می توان دکتري که در روز برای دولت کار می کند و مزد و حقوقی می گیرد «طبقه ی متوسط» نامید. اما، همان دکتري، عصرها نیز در مطب به عنوان خرده بورژوازی مدرن کار می کند. پس آن دکتري، در کجای این تقسیم بندی اجتماعی قرار خواهد گرفت. ما به این مسایل آگاهیم و در کتاب «طبقه و کار در ایران» به این مباحث به طور مفصل پرداخته ایم.

سوال دیگر درباره نحوه محاسبه ماست. لب کلام این است که ما چگونه تعداد افراد هر گروه اجتماعی را حساب کرده ایم. در سرشماری جمعیت سه جدول اصلی هست که موقعیت شغلی، نوع فعالیت و میزان مهارت را به هم ربط می دهد. ما با تطبیق این جدول ها و با توجه به تعاریفی که برای هر مقوله ی طبقاتی داریم تعداد افراد هر گروه را محاسبه کرده ایم. البته محاسبه ی این تقسیم بندی ها با دشواری همراه است، و وقت زیادی می برد.

پرسش هفتم:

در کتاب «طبقه و کار در ایران» جایگاه کار کودکان در کجا قرار دارد؟
گرایش در جهان ملاحظه می شود که حاکی از جایگزین کردن کار بزرگسالان با کار کودکان است. مطابق با آمار "یونیسف" امروزه بیش از ۴۰۰ میلیون کارگر کودک در جهان مشغول به کار هستند. در تحقیق شما از اقتصاد ایران، جایگاه کار کودکان در کجاست؟

سهراب بهداد: در آمار ایران سن کار از ده سال به بالا است. یعنی، در ایران هر کس ده سال یا بیشتر داشته باشد جزء جمعیتی به حساب می آید که نیروی کار جامعه را تشکیل می دهد. این که در این جمعیت چه بخشی فعال اند و چه بخشی فعال نیستند، خود مساله ای است که ما در کتاب به آن پرداخته ایم. اما، در این بررسی ما به این موضوع نپرداخته ایم که تا چه سنی فرد "کودک"



است. نکته‌ی جالب توجه این است که در سرشماری سال ۱۳۶۵ بر خلاف سرشماری‌های پیشین سن کار از شش سالگی به حساب آمده است. اما، برای اینکه محاسبات ما برای سال‌های مختلف قابل مقایسه باشد، آمار ۱۳۶۵ را بر اساس ده سالگی حساب کرده‌ایم. یعنی، کودکان شش ساله تا نه ساله‌ها را حذف کرده‌ایم. در باره‌ی کودکان در ترکیب جمعیتی، در کتاب بحث مفصل شده است. در وهله‌ی نخست، با خیزش جمعیتی سال‌های اول انقلاب، یعنی سال‌های بین سرشماره‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، مواجه هستیم. این نوزادان وقتی به سن ۶ و ۷ و ۸ سالگی رسیدند، فشار بسیار زیادی بر روی امکانات آموزشی آن دوره وارد آوردند. بدین سان، تعداد محصلان (که جزو نیروی فعال به حساب نمی‌آیند) زیاد شد. اما، به‌رحال کودکان بسیاری هستند که در سنین ۱۰ تا ۱۵ مشغول به کارند. علاوه بر این‌ها هستند کودکانی که کار می‌کنند ولی چون از ده سال کمتر سن دارند جزو محاسبات نیروی کار به حساب نمی‌آیند. از کودکانی که چهار، پنج و شش سال سن دارند و کار هم می‌کنند، آمار نیست. برای بررسی مساله‌ی کار کودکان باید بررسی‌های میدانی انجام شود. سازمان‌هایی چون یونسکو می‌توانند در این زمینه‌ها یاری برسانند. اما برای نوشتن کتاب «طبقه و کار در ایران» امکان انجام چنین پروژه‌ای را برای تهیه‌ی آمار لازم نداشتیم. امیدواریم محققانی دیگر این بررسی را انجام دهند.

پرسش هشتم:

خیلی علاقمند بودم که این کتاب شما به فارسی در دسترس می‌بود که می‌توانستیم آن را مطالعه کنیم. متأسفانه فقط به زبان انگلیسی است. البته از جنبه‌ی دیگر چاپ کتاب به زبان انگلیسی مثبت است. چون چپ بین‌المللی هم می‌تواند با این زبان و از این طریق مطالب آن به مسایل جامعه‌ی ایران پی ببرد. از خلال مصاحبه‌های شما نکاتی به نظر می‌رسد که فکر کردم اگر آن نکات مطرح بشوند، می‌توان به جنبه‌های مهمی از کتاب شما پی برد. در رابطه با معیاری که برای شما مطرح بوده و در تعریف و توضیح طبقه، شما مطرح کرده‌اید که جایگاه هر فرد در سازمان اجتماعی تولید است. این بحث کاملاً شناخته شده و روشنی است. معیارهای سنجش و تحقیق دیگری نیز وجود دارند که پژوهش‌گری مانند اریک اولین رایست برای توضیح طبقات اجتماعی مطرح می‌کنند. مقولات کنترل و اداره‌ی پروسه کار از آن جمله هستند. اگر ممکن است در باره‌ی استفاده از کاربست مهارت، علم و مقوله‌ی تکنولوژی در بررسی و تحلیلی که کرده‌اید توضیح بیشتری بدهید. این پرسش از این نظر مطرح می‌شود چون خود هریک از مقوله‌های علم، مهارت، و تکنولوژی تابع حرکت سرمایه است. برای مثال، حدود یک ماه پیش بود که در آلمان سه گروه از دکترها دست به اعتصاب زدند. گروه نخست شامل دکترهایی با سطح درآمد بالا بود. گروه میانی، شامل دکترهایی بود مانند کسانی که دارای "مطب" هستند (خرده بورژوازی یا طبقه متوسط) و گروه سوم شامل پزشک‌های کم‌درآمد یا بیکار بود. اگر به این رویداد نگاه کنیم، الزاماً با عنوان مشاغل نمی‌شود موقعیت طبقاتی شاغلان یک رشته را توضیح داد. آیا ممکن است در هر گروه شغلی، لایه‌هایی باشند که به طبقات مختلف تعلق داشته باشند؟

پرسش بعدی در مورد مساله‌ی بیکاران در ایران است. آیا این موضوع رادر کتاب مطرح کرده‌اید؟ و اگر مطرح شده، جایگاه بیکاران را جزو

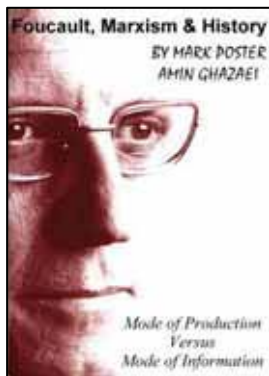
کدام طبقه اجتماعی ارزیابی کرده‌اید؟

پرسش آخر در مورد جنسیت و نیروی کار است. آیا این درست است که تعداد زنان کارگر بعد از انقلاب کمتر شده است؟ اصولاً در واحدهای کمتر از پنج نفر و ده نفر، مساله‌ی زنان شاغل و «جنسیت» را چگونه ارزیابی کرده‌اید؟

سهراب بهداد: نخست درباره‌ی دانش و مهارت چند نکته را بگویم. این حرف شما درست است. چرا که بخشی مهم از ساخت سرمایه‌داری، مبتنی بر کاربرد دانش و مهارتی است که در ساختن ماشین‌آلات یا در تنظیم روش تولید و تقسیم کار به کار گرفته می‌شود. این‌ها همگی در «سرمایه» نهفته و صورت‌بندی شده است. وسایل تولید، ماشین‌آلاتی که با تکنولوژی جدید می‌آید؛ و شبکه‌ی کامپیوتری که به کارخانه یا شرکت وصل می‌شود، اینها همگی جزو سرمایه است. مسلماً در باره‌ی این جنبه از تکنولوژی و دانش فنی بحثی نیست. اما در بحث کتاب «طبقه و کار در ایران» طرف دیگر موضوع، یعنی به کارگیری تکنولوژی مطرح است. کسانی که توانایی بالایی در استفاده از یک نوع تکنولوژی و حتی توانایی تکمیل آن را دارند، برای سرمایه‌دار ارزش خاص دارند. به ازای استفاده از این دانش و مهارت، سرمایه‌دار حاضر است نوعی اقتدار و آزادی به این افراد بدهد. طبیعتاً موقعیت کاری افرادی که دارای مهارت هستند با کسانی که مهارت اندکی دارند، تفاوت می‌کند. در بسیاری از واحدهای تولیدی و صنعتی، کسانی که از چنین مهارتی برخوردارند (متخصص فنی یا حرفه‌ای)، اقتدار و خودمختاری بیشتری دارند. نکته‌ی مهم دیگر، مساله‌ی رتبه‌ی شغلی (occupational status) است که می‌تواند ملاک دقیقی برای تعیین موقعیت طبقاتی باشد. اما در کاربرد این ملاک محدودیت‌هایی وجود دارد. مثالی که از تجربه‌ی پزشکان آلمان زدید به خوبی مساله را نشان می‌دهد. البته در بررسی‌های کتاب «طبقه و کار در ایران» این پزشکان را در سه گروه طبقاتی جداگانه قرار داده‌ایم: سرمایه‌داران مدرن، خرده بورژوازی مدرن و طبقه‌ی متوسط. پزشکان بیکار کسانی هستند که معمولاً در پی آنند که شغلی در موقعیت طبقه‌ی متوسط بیابند.

به هر حال، در پژوهش‌های ارائه شده در کتاب «طبقه و کار در ایران» به برخی از مسایل پرداخته نشده است، زیرا هر بررسی و تحقیق دارای مراحل مختلفی است. برای مثال، تمامی بحث ما منحصر به تحقیقی کلی از جامعه ایران است. در این بررسی، به طور عمده تصویری از شهرهای بزرگ ارائه شده است. اما آیا واقعیت بلوچستان نیز همین است؟ مسلماً نیست و باید بررسی جداگانه‌ای کرد.

در رابطه با بیکاران، بحث مفصلی در کتاب کرده‌ایم و این نکته را مطرح کرده‌ایم که بیکاران کیستند؟ طبق تعریف، بیکاران مزدبگیران کارگر یا طبقه متوسط هستند که شغل ندارند، و برای امرار معاش مجبورند که به استخدام دیگران درآیند. البته باید توجه داشت که در آمار سرشماری کسانی هستند که قبلاً در مقام سرمایه‌دار یا خرده‌بورژوا شاغل بوده‌اند، ولی اکنون بیکارند. اما اگر اینان در پی آنند که به استخدام دیگران درآیند، بنا به تعریف،



فوکو، مارکسیسم و تاریخ
شیوهی تولید در برابر شیوهی اطلاعات

Foucault, Marxism & History
Mode of production Versus
Mode of Information

نویسنده: مارک پوستر
برگردان: امین قضایی

پیشگفتار مترجم:

مارک پوستر در کتاب حاضر، روشها (تبارشناسی و باستان شناسی) و مقولات (گفتمان/عمل، فن آوری‌های قدرت) تحلیلی موجود در آثار متاخر فوکو را به نظریه انتقادی رادیکال پیشنهاد می‌کند. او برای انجام این کار تلاش می‌ورزد تا از نگاه معمول ساختارگرا یا پسا ساختارگرا به فوکو پرهیز کرده و ظرافت فوکو در درک سلطه‌ی موجود در گفتمان‌ها و کنش‌های نهادین را به نظریه‌ی انتقادی سرایت دهد. او در فصل اول با نام "فوکو و سارتر" نشان می‌دهد که فوکو با رادیکالیسم خود در دهه هفتاد و تحت تاثیر رویداد می ۶۸، به مسائل مد نظر مارکسیسم غربی نزدیک تر می‌شود. هم‌راستا با انگیزه مولف جهت جهت نزدیک‌تر ساختن فوکو به نظریه انتقادی، هدف فرعی مترجم نیز زدودن چهره‌ی راست‌گرا و محافظه‌کاری است که از فوکو در ایران ترسیم شده است. با این حال، این به معنای تایید نظرات پوستر و علی‌الخصوص دیدگاه تقلیل‌گرای او از مارکسیسم نیست. در این خصوص ذکر چند نکته ضروری است.

پوستر در ابتدای فصل اول کتاب اعلان می‌کند که بحث خود از مارکسیسم را به مارکسیسم غربی محدود خواهد نمود اما در فصول بعدی وقتی به بررسی برتری‌های روش‌شناسانه‌ی فوکو بر دیدگاه مارکسیستی از شیوه تولید می‌پردازد، صرفاً به نقد چشم‌انداز محدودی از مارکسیسم سنتی یعنی نقد اقتصاد سیاسی روی می‌آورد. گواه ظاهری امر آنکه او در مقایسه‌ی خود حتی یک نقل قول از مارکسیسم‌های غربی ذکر نمی‌کند. او محدودیت‌های چشم‌انداز نقد اقتصاد سیاسی را محدودیت کل مارکسیست‌ها قلمداد می‌کند. این پیش‌فرض پوستر درست نیست که چشم‌انداز نقد اقتصاد سیاسی را به عنوان تنها نقطه‌ی آغازگاه تحلیل برای مارکسیسم بدانیم. نه شیوه‌ی تولید نزد مارکسیسم علت‌العلل رخدادهای تاریخی است و نه تحلیل طبقاتی تنها روش‌شناسی و شیوه‌ی تحلیل مارکسیستی. در نهایت نتیجه‌ای که او می‌تواند از بحث بگیرد چندان با ارزش نیست. هیچ انسان عاقلی انتظار ندارد که نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری قرن نوزدهم بتواند آرایش‌های جدید سرمایه‌داری پیشرفته در قرن بیستم را توضیح دهد.

پوستر فرض می‌گیرد که مارکسیسم تمامی مناسبات اجتماعی را بر اساس شیوه تولید توضیح می‌دهد. اما وقتی او به نقد تکامل‌گرایی در مارکسیسم و به نفع ناپیوستگی‌های تاریخی روش فوکو می‌پردازد

این عده دیگر سرمایه‌دار و خرده‌بورژوا به حساب نمی‌آیند. بخش عمده‌ی کسانی که بیکار هستند، کسانی هستند که که قبلاً کار نداشته‌اند و در بازار کار تازه واردند. این مساله یکی از مشکل‌های مهم جمهوری اسلامی است.

اما در مورد طبقه‌ی متوسط، نکته‌ی جالب توجه‌ی هست. ضمن این که جمعیت زیاد شده و بیسوادی کم شده، و تعداد دیپلمه‌ها اضافه شده، اما بیکاری نیز زیاد شده است. مساله‌ی مهم این است که انتظار تاریخی این بیکاران چیست؟ این قشر و دسته از جوانان امروزی وقتی به شرایط و توقعات دوران زندگی نسل والدین خود نگاه می‌کنند، می‌بینند که پدران و مادران‌شان با داشتن دیپلم دبیرستان و یا پایان‌نامه‌ی دانشگاهی دارای چه مشاغلی بودند. اما آنان در حال حاضر با داشتن همان مدارک، جزو صفوف میلیون‌ها نفر از بیکاران هستند. وقتی این جوانان دارای دیپلم یا مدارک دانشگاهی به بازار کار می‌نگرند، مشاهده می‌کنند که اگر کاری هم بیابند، آن کاری نخواهد بود که آنها انتظار دارند. ساخت سرمایه‌داری ایران در چند دهه‌ی اخیر آنقدر رشد نکرده است که بتواند طبقه‌ی متوسطی متناسب با رشد جمعیت تحصیل کرده‌ای که به دنبال کار است داشته باشد. آن افرادی هم که جذب بازار کار شده‌اند بیشتر در استخدام بخش اداری (دولتی)، نظامی و شبه نظامی در آمده‌اند. بخش خصوصی، مدیران را برای نظارت بر امر تولید در واحدهایی استخدام می‌کند که دارای تقسیم کار گسترده‌ای باشند. این واحدها، به کارآیی بالای مدیران متخصص نیاز دارند. این واحدها هستند که شش یا شصت مدیر لازم دارند. مغازه‌ی بقالی مدیر و متخصص تحصیل کرده نمی‌خواهد. باید توجه داشت که به طور عمده این بخش دولتی است که استخدام کننده‌ی بسیاری از افراد ماهر و کارشناسانی است که طبقه‌ی متوسط را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، ما با پدیده‌ای علاوه بر بیکاری مواجه‌ایم. یعنی حتی اگر کاری هم برای بیکاران کنونی پیدا شود، جمعیت بیکار کنونی از شغل خود راضی نخواهد بود، چون آنان برای خودشان مشاغلی را انتظار داشته‌اند که امروز پیدا کردنش آسان نیست. در کتاب «طبقه و کار در ایران» جلوه‌ای دیگر از این موضوع را در بررسی توزیع درآمد بر حسب سطح سواد و تحصیلات بررسی کرده‌ایم. هنگامی که به توزیع درآمد بر حسب سواد نگاه کنیم می‌بینیم که بخش وسیع‌تری از تحصیل کرده‌ها، نسبت به گذشته، در گروه‌های کم‌درآمدتر جامعه قرار دارند و این مساله‌ی مهمی در این دوره است.

از فرهاد نعمانی و سهراب بهداد نوشتارها و کتاب‌های متعددی منتشر شده است. کتاب انگلیسی *Islam and The Everyday World* «اسلام و هرروز جهان» از جمله آثار مشترک این دو پژوهش‌گر است.



تکامل‌گرایی مارکسیسم را، تکامل خرد و سوژه (به سبک روشنگری و نهایتاً هگلی) در نظر می‌گیرد و نه تکامل ابزار تولید. او با این دست مغلفه‌ها نتیجه می‌گیرد که مارکس نتوانست از پیش‌فرضیات روشنگری بگریزد. آنچه در تحلیل فوکو و پوستر غایب است مفهوم سنت است. برای تغییر سلطه در عقلانیت موجود (سنت) باید ابتدا این عقلانیت را پذیرفت و سپس از طریق رفع تضادهای آن (تضاد نظام‌های فلسفی نزد هگل و تضاد مناسبات اجتماعی و تولیدی نزد مارکسیسم) بر سنت چیره شد. بنابراین از لحاظ دیالکتیکی، اتکای مارکس به سنت روشنگری برای نقد و فراروی از آن ضروری است و این را نباید به معنای ناتوانی مارکس از فرارفتن از پیش‌فرضیات روشنگری دانست.

پوستر نشان می‌دهد که تبارشناسی نیچه‌ای و فوکویی با نمایش تفاوت زمان حال با زمان گذشته، روابط موجود در زمان حال را غیربدیهی، غیرطبیعی و تاریخی می‌کنند. مشخص نیست که پوستر از چه روی طبیعی‌زدایی را برتری تبارشناسی بر روش‌شناسی دیالکتیکی می‌داند در حالی که روش‌شناسی دیالکتیکی در طبیعی-زدایی تمامی تصورات لیبرال‌ها (مانند وضعیت طبیعی و یا بازار آزاد یا مالکیت خصوصی) پیشتاز است. در ضمن درک تفاوت زمان حال با گذشته و مشروعیت‌زدایی از دانش کنونی، صرفاً آگاهی از سلطه را به دنبال می‌آورد بی آنکه مسئله ضرورت تاریخی را پیش بکشد که یکی از الزامات مبارزه برعلیه سلطه است. ادامه‌ی نقد دیدگاه پوستر از مارکسیسم را می‌توان به اندازه همین کتاب به درازا کشاند، نتیجه‌ی شخصی من این است که نقد پوستر از مارکسیسم برخلاف تصویر و امکان‌های رادیکالی که او از روش تحلیلی فوکو ارائه می‌دهد، ارزش چندانی ندارد.

مقدمه

این کتاب در قالب مجموعه‌ای از مقالات به بررسی ارزش نظری آثار اخیر فوکو برای نظریه و تاریخ اجتماعی می‌پردازد. آثار فوکو از زمان ۱۹۶۸ به بعد ("انضباط و مجازات"، "تاریخ تمایل جنسی" و شماری از نوشته‌های کوتاه‌تر) پیشرفت‌های مهمی در نظریه اجتماعی و نوشتن تاریخ اجتماعی بدست آوردند. هدف من این است که این پیشرفت‌ها را از دیگر جلوه‌های اندیشه فوکو که آنها را کمتر سودمند یافتیم جدا نمایم. قصد ارزیابی از کل اثر فوکو را ندارم بلکه تنها بر جنبه‌های خاصی از آن تمرکز می‌کنم.

در پایان کار فوکو را در یک مسئله مضاعف قرار می‌دهم: نظریه‌ی انتقادی رادیکال و آرایش اجتماعی جدید که آنرا شیوه‌ی اطلاعات می‌نامم. اگرچه سیاست‌های فوکو مبهم است اما آثار او در رابطه‌ای سودمند با نظریه انتقادی قرار می‌گیرند. همانطور که نشان خواهم داد او مدل‌های تحلیلی ارائه می‌کند که دربردارنده‌ی عناصر تحلیلی است؛ به خوبی تفسیر شده و جهت‌گیری‌های جدیدی را برای نظریه‌ی انتقادی می‌گشاید. جهت‌گیری‌هایی که می‌توان نظریه انتقادی را از بن‌بست‌های کنونی بیرون بکشاند. اما این جهت‌گیری‌های جدید تنها وقتی آشکار می‌شوند که تحولات مهم در آرایش اجتماعی جامعه پیشرفته شناخته شوند. در پایان عبارت نامقتضی "شیوه‌ی

اطلاعات" را ارائه کردم تا این تغییرات را نشان داده و موقعیت کنونی را با مفهوم مارکسی شیوه‌ی تولید مقایسه نماید.

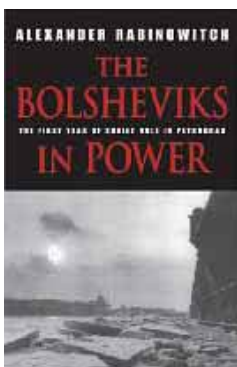
اصطلاح شیوه‌ی اطلاعات نشانگر تجارب زبانی جدید قرن بیستم است که با پیشرفت‌های الکترونیک و فن‌آوری‌های مرتبط با آن همراه شده است. این کتاب درباره شیوه‌ی اطلاعات نیست و من تلاش نکرده‌ام تا این اصطلاح را در یک نظریه‌ی کامل شرح دهم. با این وجود توسعه‌ی این اصطلاح را ضروری یافتیم تا پیشروی‌های نظری که در آثار فوکو یافتیم را روشن ساخته و این پیشرفت‌ها را با سنن نظریه انتقادی مبتنی بر مفهوم شیوه‌ی تولید مقایسه نمایم. برای کار بیشتر ارائه نظریه‌ی جامعی از شیوه‌ی اطلاعات را پیشنهاد می‌کنم.

دو فصل اول سعی می‌کند تا رابطه‌ی آثار اخیر فوکو را با مارکسیسم غربی و متون کلاسیک مارکس بررسی کند. فصول بعدی رابطه‌ی پیشرفت‌های نظری در دو فصل اول را در مورد متون تاریخی "انضباط و مجازات" و "تاریخ تمایل جنسی" می‌آزماید. مسئله‌ی مد نظر سودمندی نوشته‌های فوکو برای نوع جدیدی از تاریخ اجتماعی است.

ترجمه‌ی کامل فارسی این کتاب در تارنمای نشریه‌ی «سامان نو»

قرار داده شده است:

www.saamaan-no.org



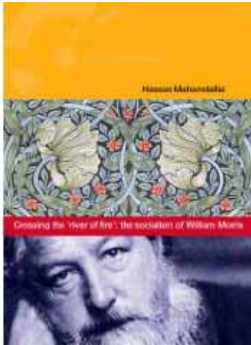
بلشویک‌ها در قدرت:
نخستین سال حکومت شورایی در
پتروگراد
The Bolsheviks in Power:
The First Year of Soviet rule in
Petrograd
By: Alexander Rabinowitch
Indiana University Press

نویسنده الکساندر رابینوویچ

در فرایند دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ میلادی قرن بیستم نسل جوانی از تاریخ-نگاران از وقایع نوین اجتماعی و "تاریخ از پایین" الهام گرفتند و علیه دیدگاه "تمام‌خواه" ناشی از انحطاط انقلاب اکتبر به چالش پرداختند. الکساندر رابینوویچ از جمله کسانی بود که از اواخر دهه‌ی ۶۰ میلادی قرن بیستم به این گرایش از تاریخ‌نگاران وابسته است. وی کوشش زیادی داشته است تا آن باور جاافتاده‌ی همگانی که مبتنی بر این نظریه بود که "حزب بلشویک حزبی فوق‌العاده متمرکز بود" را مورد نقد و بررسی قرار دهد. از این روی رابینوویچ نتیجه‌ی پژوهش‌های خود را منتشر ساخت. پژوهش او مربوط به روزهای ژوئیه‌ی ۱۹۱۷ بود و در کتابی تحت عنوان "پیش‌درآمدی بر انقلاب" منتشر گشت. رابینوویچ ثابت کرده بود که کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک بدنه‌ای نبود که در پتروگراد از بالا برای تسخیر قدرت دست به یک سری اقدامات توطئه‌گرانه بزند. بلکه برعکس، اقدامات مداوم سیاسی و نظامی لایه‌های پایینی حزب بلشویک، فلزکاران



کتاب «بلشویک‌ها در قدرت» مدارک و اسناد معتبر و جدیدی را ارائه می‌کند که براساس آن می‌توان به برخی پرسش‌های مهم درباره‌ی چرایی انحطاط دولت شورایی و بوروکراتیزه‌شدن سریع بلشویسم پاسخ داد.



گذر از رودخانه آتش: سوسیالیسم ویلیام مورس

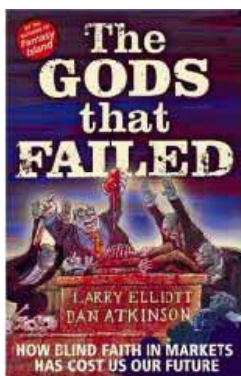
**Crossing the River of Fire:
The Socialism of William
Morris**

Hassan Mohamadallie

ویلیام مورس چهره‌ی شناخته‌ای در دنیای طراحی است. او به خاطر ارایه طرح‌های ارزشمند در عرصه‌ی هنر تزیین کاغذ دیواری و صنعت وسایل منزل از پیشتازان طراحی مدرن در دوره‌ی موسوم به ویکتوریا در انگلستان محسوب می‌شود. اما آوازه‌ی ویلیام مورس صرفاً به خاطر نوآوری در طراحی نیست؛ او همچون یکی از سرسخت‌ترین منتقدان جامعه‌ی سرمایه‌داری و امپریالیسم بریتانیا، جایگاه ویژه‌ای را در تاریخ ثبت کرده است.

هنگامی که بریتانیا عصر ملکه ویکتوریا جنبش مقتدر و مردمی چارتیست‌ها را به زانو درآورد، مورس در ابتدا راه‌حلی پیشروی خود نیافت و برای دل‌مشغولی خود به نجات هنر صنعتگران قرون وسطی روی آورد. اما با آغاز مبارزات در سال‌های ۱۸۸۰ ویلیام مورس از «رودخانه آتش گذر کرد» و به مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی ملحق شد. مورس در این دوره از زندگی پربارش به یکی از منتقدان کوشا و سرسخت امپریالیسم بریتانیا درآمد و به چهره‌ی کلیدی در جنبش اولیه‌ی مارکسیستی در بریتانیا تبدیل شد.

حسن محمدعلی نویسنده کتاب «گذر از رودخانه آتش» با پرداختن به بخش‌های مختلف زندگی ویلیام مورس، این چهره‌ی برجسته‌ی انقلابی را از فراموشی تاریخی بیرون آورده است.



بحران اقتصادی خدایانی که شکست خوردند نویسندگان: لاری الیوت و دن اتکینسون

**Economic Crisis
The Gods that Failed
Larry Elliot & Dan Atkinson**

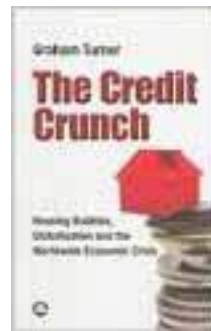
رادیکال‌شده‌ی پتروگراد و هم‌یاری سربازان پادگان‌ها و ملوانان کرونشتات بود که هیات اجرایی‌ی شوراهای پتروگراد و در نتیجه حزب بلشویک را وادار ساخت تا به تشکیل حکومتی که تنها متکی بر شوراها بود، اقدام ورزد.

الکساندر رابینوویچ چند سال بعد (۱۹۷۶) کتاب پرارزش دیگری به نام «بلشویک‌ها به قدرت می‌رسند» را به نگارش درآورد. او در این اثر پژوهشی جدید به رد این باور پرداخت که رویداد اکتبر «کودتایی» بود که بدون حمایت مردم و با استفاده از انضباط افراطی یک حزب بوروکراتیک از بالا طرح ریزی شد. او ثابت کرد که قیام اکتبر بدون شرکت و دخالت مستقیم کارگران و سربازانی (عمدتاً دهقان‌زادگان) که از جنگ بیزار بودند و در خطر گرسنگی و بیکاری گسترده قرار داشتند، هرگز در پتروگراد موفق نمی‌شد. به عبارت دیگر از منظر نظم اجتماعی، سوسیالیسم تنها گزینه‌ی ممکن و عملی برای توده‌ی وسیع کارگران و زحمتکشان در اکتبر ۱۹۱۷ بود. رابینوویچ موفقیت بلشویک‌ها در کسب رهبری انقلاب را نه تنها ناشی از انضباط هرمی شکل از بالا به پایین حزب نمی‌داند بلکه به وارونه، انعطاف‌پذیری تمام مسئولان اصلی حزبی که از اراده‌ی از پایین به بالای توده‌های کارگر و زحمتکش نشئت گرفته بود را عامل اساسی تعیین سیاست و دخالت در روند پیروزی انقلاب اکتبر ارزیابی می‌کند. اما پرسش اصلی هنوز به جای خود باقی مانده بود؛ اگر حزب بلشویک سازمانی «باز، دموکراتیک و به طور نسبی غیرمتمرکز» بود پس چگونه در مدت کوتاهی به یک تشکیلات فوق‌العاده قدرت‌پرست و بوروکراتیک تبدیل شد؟

سی سال بعد و پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ و بازشدن بایگانی‌های رژیم استالینی، رابینوویچ از جمله پژوهش‌گرانی بود که به کندوکاو درباره‌ی چرایی بوروکراتیزه شدن دولت شورایی و حزب بلشویک پرداخت. پی‌آمد پژوهش‌های او کتاب «بلشویک‌ها در قدرت» است. این کتاب به سال نخست به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در شهر پتروگراد پایتخت روسیه‌ی تزاری پرداخته است. این کتاب چهار دوره‌ی تاریخی را در بر می‌گیرد: دوره‌ی نخست از تاریخ به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ آغاز و با بستن «مجلس موسسان» در روزهای ۵ و ۶ ژانویه ۱۹۱۸ پایان می‌یابد. بستن مجلس موسسان از پشتیبانی حزب اس آر چپ که در حکومت ائتلافی با بلشویک‌ها بود برخوردار بود. دوره‌ی دوم با نمایان شدن اختلافات با اس آرهای چپ و شکاف درون صفوف بلشویک‌ها به خاطر پیمان صلح با آلمان از تاریخ ژانویه ۱۹۱۸ آغاز و تا مارس همان سال ختم می‌شود. دوره‌ی سوم مربوط است به دورانی که قدرت شورایی در لب پرتگاه سقوط قرار می‌گیرد؛ یعنی ماه‌های بین مارس تا ژوئیه ۱۹۱۸. ارتجاع روسیه که قدرت دولتی را از دست داده بود با کمک نیروهای امپریالیستی خارجی دست به سازماندهی مجدد زده و به جنگ داخلی روی آورده بود. دوره‌ی چهارم مربوط است به دلایل آغاز «ترورهای سفید و سرخ» که از ماه ژوئیه آغاز و تا نخستین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۸ ادامه می‌یابد.



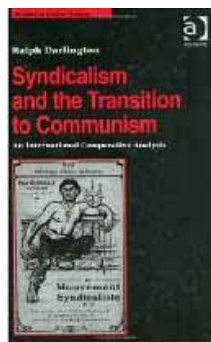
له شدن اعتبار مالی
نویسنده: گراهام ترنر



The Credit Crunch
Graham Turner

این دو کتاب جدید به موقع نوشته شده‌اند. این دو اثر تحقیقی، دلایل بحران اقتصادی‌ای که جهان سرمایه‌داری را هم‌اکنون در چنبره‌ی خود گرفته است به خوبی تشریح کرده و توضیح می‌دهند. در کتاب بحران اقتصادی: خدایانی که شکست خوردند، لاری الیوت و دن اتکینسون به موضوع چرایی قدرت‌گیری نئولیبرالیسم می‌پردازند و اینکه چگونه جمع انگشت‌شماری از طرفداران "بازار آزاد" پیرامون فردریک وان هایک امید و آرزوهای نظریه‌ی "بازار آزاد"شان را در طی سال‌های "سیاه" کینزیسم، زنده نگه داشتند. نحوه‌ی نگارش این کتاب آن‌چنان سرگرم‌کننده است که خواننده از خواندن آن خسته نخواهد شد. البته ضعف اصلی کتاب در این نکته نهفته است که توضیحات‌اش در مورد چرایی سقوط اقتصاد شکوفای سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم، و اینکه چرا ما هنوز در پیامد این رویداد زندگی می‌کنیم، به اندازه‌ی کافی متقاعدکننده نیست. گراهام ترنر نویسنده‌ی کتاب «له شدن اعتبار مالی»، اقتصاددان شناخته شده‌ای است که با نوشتن این کتاب راهنمای دقیقی را در ارتباط با بحران مالی جهان پدید آورده است. ترنر با مرتبط کردن مصرف‌کنندگان مقروض در کشورهای غربی و تولیدکنندگان تهیدست در سرزمین‌های شرق، دلیل خانه‌خرابی هر دو را در پایین نگه داشتن هرچه بیشتر سطح دستمزدها توسط سرمایه‌داران می‌داند. اما، ترنر با این توضیح کلاسیک طرفداران مکتب کینز که منشاء بحران را در سطح پایین مصرف کارگران می‌داند، هنوز قادر نیست افت نرخ سود را همچون دلیل اصلی بحران در تحلیل‌هایش دخالت دهد. با این وجود، کتاب «له شدن اعتبار مالی» به خاطر اینکه از آرایه تحلیل‌های سطحی و بی محتوا در توضیح بحران کنونی خودداری می‌کند، منبع ارزشمندی برای پی بردن به رویدادهای مهم جاری است.

سندیکالیسم و گذار به کمونیسم
نویسنده: رالف دارلینگتون



Syndicalism and the Transition to Communism
By: Ralph Darlington

این کتاب پژوهشی است درباره‌ی شکل‌گیری امواج اعتراضات بین‌المللی در اوایل قرن بیستم و پیدایش جنبش سندیکالیسم

انقلابی در جنبش اتحادیه‌های کارگری. این جنبش به عمل مستقیم کارگران باور داشت و بُن‌مایه‌ی فعالیت خود را بر روی اعتصابات کارگری متمرکز کرده بود. سندیکالیسم انقلابی برای یک شکل جدید از سازماندهی از پایین و دموکراتیک کارگری مبارزه می‌کرد. نیاز به خودسامان‌یابی، تصمیم‌گیری و اراده‌ی مستقیم کارگران از مهمترین وجوه ایده‌های این گرایش رادیکال در جنبش کارگری بود. آرمان «سندیکالیسم کارگری» براساس نظریه‌ی مدیریت و تصمیم‌جمعی کارگران برای اداره‌ی صنعت و جامعه شکل گرفت.

کتاب «سندیکالیسم و گذار به کمونیسم» در دو بخش به نگارش درآمده است. بخش نخست؛ تحت عنوان «پویاشناسی جنبش سندیکالیستی» نوشته شده است. بخش دوم؛ اختصاص یافته است به مسائل و مباحث «گذار به کمونیسم». این پژوهش براساس تجربیات جنبش "سندیکالیسم انقلابی" در کشورهای آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایرلند، ایتالیا و اسپانیا انجام گرفته است.

- "سامان نو" آماده‌ی دریافت مقاله‌ها، ترجمه‌ها، پیشنهادها، انتقادات و راهنمایی‌های شما در تمام امور مربوط به نشر و ویراستاری است.
- مطلب‌های خود را به صورت فایل کامپیوتری در فرمت Word بر روی لوح فشرده (CD) به آدرس پستی و یا به وسیله‌ی پست الکترونیکی به آدرس الکترونیکی "سامان نو" ارسال کنید.
- لطفاً توجه داشته باشید که حاشیه‌ی همه مطلب‌ها در استاندارد Word باشد (یک اینچ از هر دو طرف).
- همه‌ی پاراگراف‌ها از سر خط شروع شوند و فاصله‌ای بین آغاز خط و ابتدای حاشیه‌ی صفحه نباشد.
- کل مطلب خود را با فونت شماره‌ی ۱۲ و با خط Times New Roman بفرستید و فقط در مواقع ضروری از فونت درشت (Bold) یا ایتالیک استفاده کنید.
- تمام رفرنس‌ها را به ترتیب شماره‌گذاری کنید و در پایان نوشتار (و نه در پایان هر صفحه) مجموعه‌ی پانوشته‌ها را قرار دهید.
- مسئولیت مقاله‌های "سامان نو" با نویسندگان و مترجمان است.
- "سامان نو" مطلب‌های ویرایش‌شده را فقط پس از توافق با نویسندگان و مترجمان منتشر خواهد کرد.
- نقل و تکثیر مقاله‌های "سامان نو" با ذکر منبع ایرادی ندارد.
- مطلبی که فقط برای درج در فصل‌نامه‌ی "سامان نو" ارسال شود منتشر خواهد شد.

